

هياھوی تلخ

شمشيرها

در غلاف موزهی توپ کاپی

خوابیده‌اند؛

اما هنوز

گردبادهایی در هیأت توفان

اطراف میدان سلطان احمد را

طبل می‌کوبند.

و اسب‌های خسته

هنوز دور میدان را

تمام نکرده‌اند.

این پیراهن‌های رها در باد،

همان قصه‌های تلخی هستند

که مادرم هرگز فرصت نکرد برایم تمام کند!

خوب می‌دانم،

این همه کولی آواره

که بر این ريسمان‌های معلق

آویزانند،

آمده‌اند تا به دستور توفان،

اسب‌های دور میدان را

بچرخانند.

و با هیاهوی تلخشان

خواب‌های کودکی را پریشان کنند.

شمشیرها در غلاف خوابیده‌اند

اما هنوز....